

نقد کتاب «انقلاب ۵۷» اثر مریم زندی

«انقلاب ۵۷» کتاب عکسی شامل ۲۰۰ عکس سیاه و سفید از «مریم زندی» است که در فاصله‌ی آبان ۱۳۵۷ تا فروردین ۱۳۵۸ گرفته شده‌اند. قطع این کتاب ۲۳۰ صفحه‌ای، رحلی است و در طول ۳۳، عرض ۲۵ و ارتفاع ۳ سانتی‌متر و با صحافی خوب و جلد گالینگور سال ۱۳۹۳ اولین بار به بازار عرضه شد. استفاده از کاغذ گلاسه مات باعث شده عکس‌ها کیفیت خوبی داشته باشند. نوع طراحی جلد، چیدمان، انتخاب روزنامه‌ها و تیترهای مرتبط با عکس‌ها همگی با یادداشت زندی در ابتدای کتاب هماهنگ هستند. عکس‌ها در زمان خودشان خبری بوده‌اند و الان مستند و اسنادی تاریخی به حساب می‌آیند. مریم زندی متولد ۱۳۲۵ و یکی از عکاسان موفق ایرانی است که اولین جایزه عکاسی خود را سال ۱۳۴۸ گرفت و از دو سال بعد تا ۱۳۶۰ عکاس رادیو تلوزیون ایران بود و سپس کارش را به صورت مستقل ادامه داد. او را با مجموعه‌های ترکمن و صحرا، چهره‌ها، آبی با خط قرمز، گیسوانم بر باد و... می‌شناسیم. در بین آثارش مجموعه‌ی ۵ جلدی چهره‌ها شامل عکس‌هایی از نویسندگان و هنرمندان حوزه‌های مختلف جزو کارهای بیشتر شناخته شده او هستند. حکومت ۵۸ به‌عنوان دنباله‌ی انقلاب ۵۷، آخرین کتاب عکس چاپ‌شده‌ی این عکاس موفق است که اسنادی از تاریخ کشور به حساب می‌آیند.

آخرین ماه‌های انقلاب به روایت مریم زندی

عکس‌های کتاب قابل تقسیم به ۱۲ دسته و مجموعه‌ی کلی هستند که شروع‌کننده‌ی هر کدام صفحه‌ی اول روزنامه‌ی کیهان (به غیر از یک مورد روزنامه‌ی آیندگان) با تیترو خبر مرتبط است. رونوشت‌های روزنامه نیز با گذر زمان، عکس‌هایی مستند به حساب می‌آیند و اسناد و اعتبار عکس‌های زندی را بیشتر کنند. کتاب با گزارشی از راهپیمایی بزرگ مردم در آبان ۱۳۵۷ (تاسوعا و عاشورا) شروع می‌شود و با تصاویری از اجتماعات آذرماه ادامه پیدا می‌کند. بازگشایی دانشگاه‌ها در ۲۳ دی‌ماه، فرار شاه، پیوستن نظامیان به مردم، اولین دیدار مردمی امام در مدرسه علوی (۱۴ بهمن)، آخرین راهپیمایی پیش از فروپاشی حکومت شاهنشاهی، راهپیمایی تایید نخست‌وزیری بازرگان، درگیری نظامی در تهران، خروج نظامیان از پادگان‌ها، اولین دیدار مزار مصدق در ۱۴ اسفندماه، تظاهرات روز زن ۱۷ اسفندماه و رای به جمهوری اسلامی در فروردین ۱۳۵۸ وقایع مهم دیگر آن مقطع تاریخی هستند که تصاویری از آن‌ها چاپ شده است. همچنین عکس‌هایی از فضای دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات، شعارنویسی و اطلاع‌رسانی با دیوارنویسی، عرضه‌ی کتاب‌های جلد سفید، بهشت زهرا، تهران، پاکسازی قزل‌قلعه و نیز تک‌عکس‌های پراکنده دیگری از آن روزها در کتاب دیده می‌شود. غیر از وقایع، عکس‌های متفاوت و دیده نشده‌ای نیز از شخصیت‌ها و فعالان سیاسی آن دوران در کتاب وجود دارد که بر ارزش کتاب افزوده‌اند.

زیرنویس‌ها را می‌توان نقطه ضعف کتاب دانست چون اطلاعات کافی درباره عکس‌ها ارائه نمی‌دهند. مثلاً ابتدای مجموعه‌ی راهپیمایی آبان ۵۷ به زمان و اهمیت آن اشاره شده است ولی بقیه‌ی عکس‌ها اطلاعات جداگانه ندارند، این روش در همه مجموعه‌ها مصداق دارد، در حالی‌که با توجه به اسناد تاریخی عکس‌ها، نه تنها زمان و مکان حتی توضیحاتی درباره‌ی شرایط یا افراد حاضر در عکس‌ها می‌تواند کمک‌کننده و برای مخاطب جذاب باشد. یکی دیگر از نکاتی که در بعضی

مجموعه‌ها توجه را جلب می‌کند، وجود عکس‌های مشابه و به‌نوعی تکراری است، مثلاً از راهپیمایی آبان‌ماه ۶ عکس افقی و عمودی از زاویه بالا، جمعیت را نشان می‌دهد که تفاوت خیلی کمی دارند، در مقابل نمی‌توانیم جزئیاتی از چهره مردم، شعارها، نوشته‌ها و... ببینیم. در گزارش بازگشایی دانشگاه نیز بعضی تصاویر از نظر ترکیب‌بندی و قاب‌بندی مشابهند و مخاطب علاقه‌مند را در حسرت دیدن عکس‌های بیشتر با اطلاعات متنوع باقی می‌گذارند.

عکس می‌گرفتم تا فریاد بزوم

ورودی کتاب عکس دو صفحه‌ای جمعیت از زاویه بالاست، عکسی که تعداد زیادی سر و صورت و چشم و شانه و دست آن‌را شکل داده و هر دو صفحه را پر کرده‌اند. آدم‌ها بافتی یکسان و یک‌دست ساخته‌اند، جمعیتی که فردیت و چهره‌شان، در بافت انسانی گم شده است. اتفاقی که در انقلاب می‌افتد، مردم به پا می‌خیزند، نه افراد. جمعیت حرکت می‌کند، نه آدم‌ها. ما به خیابان می‌رویم، من در خیابان جایی ندارم. همان جمعیتی که عکاس طبق نوشته‌ی اول کتاب، خود را یکی از آن‌ها می‌داند. اما هر بار به جمعیت نزدیک و چهره‌ها قابل تشخیص می‌شود، نمی‌توان از نگاه دقیق به آدم‌ها گذشت، می‌خواهی مدت زیادی روبه‌روی عکس‌ها بنشینی به تک‌تک آدم‌ها نگاه کنی، آن‌ها که به دوربین زل زده‌اند، آن‌ها که جایی خارج از قاب را نگاه می‌کنند، آن‌ها که میان چنین جمعی و در آن لحظه هیچ حسی ندارد، آن‌ها که هیجان یا غم دارند و... به جزئیات صورت آدم‌ها، دست‌ها، حالت بدن و حتی لباس‌شان نگاه کنی و قصه‌شان را برای خودت بسازی و در آخر بپرسی: پایان آن روز به خانه برگشت؟ چند وقت بعد زنده ماند؟ پس از انقلاب مسیرش به کجا ختم شد؟

در صفحات ۷۴ و ۷۵ دو عکس روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند، سمت راست تصویر قبر تازه‌ای با این نوشته: «اولین سربازی که در میدان شهدا جان خود را در راه آزادی داده است.» و تصویر مقابل، زنی گریان را در بهشت زهرا نشان می‌دهد بدون آن‌که قبر روبه‌رویش دیده شود. تصویر سمت راست خاکستری و بی‌کنتراست و عکس سمت چپ سیاه و پرکنتراست است و حتی در صورت زن نقطه‌ای سفید و روشن وجود ندارد؛ گویی وجودش به تمامی سوگ و عزا باشد. سربازی که حتی نامش را نمی‌دانیم و چه فرقی می‌کند اسمش چه باشد؟ این قبر بی‌نام، نماد آرامگاه تمام فرزندان این سرزمین است که در راه وطن و آزادی جان دادند، آن‌ها که هر کدام در شهری، کوی و برزنی یا میدانی به خاک افتاده و دیگر برنخاسته‌اند... و زن با آن چهره‌ی دردمند که گویا هرگز نخواهد خندید، با آن چشمان گریان که بی‌صدا فریاد می‌زنند، غرق در سیاهی، مادر داغدار همه‌ی جوانان ایران است. مادری که سال‌هاست برای فرزندان‌ش می‌گرید.

دیدن عکس‌های زندی ساده و سخت است چون بررسی گذشته با حذف حال شدنی نیست، نمی‌شود خودمان را از اطلاعات و دانسته‌ها و احساسات فعلی جدا کنیم و آن رویدادها را ببینیم اما این تصاویر قرار نیست انعکاس رویدادها باشد، ثبت حضور آدم‌ها در شکل‌گیری یک مقطع تاریخی است. آدم‌هایی که آن زمان مانند عکاس هیچ از آینده نمی‌دانستند و به امید روزهای بهتر به خیابان رفتند و جان‌شان را به خطر انداختند. برابر این عکس‌ها نمی‌توانیم از خودمان نپرسیم: اگر من آن زمان زندگی می‌کردم، کدام یک از آدم‌های تصویر بودم؟ چه می‌کردم؟

مریم زندی در بعضی حوادث نقش خبرنگار و گزارش‌گر دارد و گویا از دور ناظر اتفاقات بوده است مانند راهپیمایی آبان‌ماه، بازگشایی دانشگاه‌ها یا عکس‌های اولین دیدار مردمی امام که یک گزارش تصویری کامل و دیدنی است و غیر از پوشش تمام اتفاقات آن روز، پرتره‌های قدرتمندی را نیز شامل می‌شود. در بعضی اتفاقات زندی یکی از مردم و در دل ماجرا است، دوربینش حذف می‌شود و حوادث و مردم را مستقیم از نگاه او یا در واقع خودمان می‌بینیم؛ مثل پیوستن نظامیان به مردم، روز شادی فرار شاه یا حتی روز خروج نظامیان از پادگان که در کنار مردان و سربازان مسلح است. او در یادداشت اول کتاب نوشته است: «دیدم خانه را نمی‌توانم تحمل کنم، باید می‌رفتم، باید در خیابان می‌بودم، عکس می‌گرفتم یا فریاد می‌زدم...، سیل عظیمی که دیگر جلوی پیش را نمی‌شود گرفت از آدم‌های کوچکی مثل من درست شده، باید سیل را خروشان‌تر کنم. باید آن‌جا باشم. درست وسط میدان.»

زندی نوشته‌ی خود را با خاطره‌اش از آبان ۵۷ شروع می‌کند، روزی که کودک خردسالش را بغل گرفته و برای عکاسی رفته است و روز دیگری را به یاد می‌آورد که دوربین و کودک روی دوش و در آغوش تا پشت‌بام رفته و جمعیت را ثبت کرده است؛ با این حال برعکس تصور معمول ما زنان نقش کلیدی و اصلی در کتاب ندارند و جالب آن‌که در مجموعه‌ی ۱۳ تایی پیوستن نظامیان به مردم ۷ عکس با حضور زنان نقش می‌گیرد. در گزارش دیدار مزار مصدق زانی را می‌بینیم که از زندی دورند ولی او عکس‌هایش را با چهار تصویر از زانی به پایان برده است که برای شرکت در فرماندوم جمهوری اسلامی به مسجد فخرالدوله رفته بودند و در بین آن‌ها فقط یک نفر بدون حجاب است.

تو باید عکس بگیری

کتاب مریم زندی مجموعه‌ای ارزشمند و کم‌نظیر در تاریخ عکاسی و حتی تاریخ کشور به حساب می‌آید. عکس‌های خبری خوبی با کادربندی‌های قوی، بدون ادا و ساده که می‌توان از آن‌ها در کلاس‌ها نیز بهره گرفت. عکاس با کم‌ترین دخل و تصرف و پیش‌داوری مقطع مهمی از تاریخ کشورش را ثبت کرده، روشی که این روزها در رویارویی با حوادث و تحولات تقریباً نشدنی است. او در مصاحبه‌هایش از سختی‌ها، محدودیت‌ها و مشکلات گفته و این‌که ۷ سال برای چاپ این کتاب جنگیده است تا بدون حذف تصاویر اولین دیدار از مزار مصدق، به چاپ برسد که این تلاش و نتیجه‌اش ستودنی است. مریم زندی در یادداشت خود، خاطراتش از چند واقعه‌ی کتاب را نوشته که تاییدی بر نوع عکاسی و انتخاب‌هایش است. او در همین متن آورده: «اما این روزها من و دوربینم غمگین هستیم و به سختی نفس می‌کشیم، زیرا بچه‌هایی که سی سال پیش پدران‌شان به امید آزادی کشته شدند، اکنون به امید آزادی هستند.» و در پایان از آخرین دستگیری خود در شهر یور ۱۳۸۸ می‌نویسد: «قاضی گفت اگر تعهد می‌دهی که دیگر از تظاهرات عکس نگیری، آزادی. تعهد دادم دیگر عکس نگیرم و آمدم بیرون. اما مگر آدم می‌تواند نفس نکشد حتی اگر تعهد داده باشد؟!»